

جایگاه پروین اعتصامی در شعر فارسی*

حشمت مؤید

هرکه او بیدارتر پردردتر
هرکه او آگاه‌تر رخ زردتر
(مولانا)

در طی چهل و هشت سالی که از مرگ نابهنگام پروین اعتصامی گذشته است، گویا این نخستین باری است که گروهی از متخصصان ادبیات فارسی در انجمنی فراهم آمده‌اند تا شعر او را نقد و بررسی کنند.

صرف‌نظر از کیفیت قضاوت سخن‌شناسان حاضر در این مجمع، مردم ایران که پروین برای آنها و به زبان آنها شعر می‌سروده، دیری است که رأی خویش را در باب مقبول و محبوب بودن آثارش صادر کرده‌اند. دیوان پروین تاکنون ۹ بار به طبع رسیده و گزیده‌های آن نیز بارها منتشر گردیده است. هیچ شاعر دیگر ایران در این قرن از چنین موفقیتی برخوردار نبوده است. گویا پروین

*. ایران‌شناسی، سال اول، صص ۲۱۲ تا ۲۳۹.

اعتصامی و فروغ فرخزاد تنها شاعران قرن بیستم ایران باشند که اکثر اشعارشان دست‌کم به یک زبان غربی ترجمه شده است.^(۱) راز این جاذبه شعر پروین چیست؟ گفتار ذیل کوشش ناچیزی است برای یافتن پاسخی به این پرسش، و در طی آن از تکرار مطالبی که پیش از این در مقالات دیگر آورده‌ام حتی‌الامکان احتراز شده است.^(۲)



بدیهی است که یک اثر شعری هنگامی ارزش پایدار خواهد داشت که هم زیبا و هم نغز و پرمعنی باشد یعنی دو شرط اساسی در آن رعایت شده باشد: یکی سبک سخن که باید فصیح و بلیغ و خوش‌آهنگ و روان باشد و اصول و شرایط آن را در کتب معانی و بیان آورده‌اند، و دیگر جوهر اندیشه‌ای که در چنین قالبی عرضه می‌گردد نه تنها متکی بر اصول عقل و معیارهای شرف و انسانیت بلکه نیز واجد فکری جدید و الهام‌بخش کردار نیک و زندگانی پرافتخار وئ سودمند باشد. هیچ شعری را که تنها به یکی از این دو جنبه پرداخته و از دیگری غفلت ورزیده باشد نمی‌توان شعری موفق نامید که خوانندگان آن را به رغبت بپذیرند و در طی روزگار هم پایدار بماند. با وجود این تنها در مواردی استثنایی شاعران توانسته‌اند میان این دو عنصر تعادلی در سطحی برتر از دسترس قریحه‌های متعارف برقرار کنند.

شمار گویندگانی که از عهده ایجاد هماهنگی میان لفظ و معنی در فراترین مرز کمال برآمده‌اند در همه فرهنگها اندک است. هیچ شاعری فیلسوف نیست تا چه رسد به فیلسوفی بزرگ. و هرگز فیلسوفی بزرگ شاعر بزرگ زبان خود نبوده است. نیل به اوج کمال هم در زیبایی سخن و هم در عظمت اندیشه هرگز

نصیب هیچ سخنوری و هیچ حکیمی نشده است. نه ابن سینا و غزالی شاعران بزرگی بوده‌اند و نه نظامی و سعدی حکمایی نامدار. البته غرض این نیست که شعر برای نیل به کمال باید یا می‌تواند ظرف معانی فلسفی واقع شود. غرض تفکرات و عواطفی است که با هنر شعر و زبان و تخیلات خاص آن مناسبتی داشته باشد. شاعرانی مانند مولانا و حافظ که از این دو موهبت لطف سخن و عشق اندیشه بیشترین بهره را برده‌اند پایگاهشان در تمدن ایران و جهان والاتر از دیگران و یادشان جاویدان خواهد بود. هرچند درست است که ارزشهای فرهنگی لن‌یتغیر نیست و تأثیرات متقابل عناصر متشکل داخل یک فرهنگ از سویی، و نفوذ اندیشه‌ها و معیارهای بیگانه از سوی دیگر، ناچار ارزشهای دیرین را تغییر داده از اعتبار آن می‌کاهد، این نیز هست که بعضی از معیارهای فکر و عمل یا پندار و کردار نماینده جوهر تجربه‌های کلی نوع انسان در زندگی و میراث مشترک میان همه جوامع متمدن است. هر قدر این اصول فناپذیر جهانی بیشتر در عمق یک شعر رسوخ کرده باشد احتمال آن که سراینده آن شعر جایگاهی برتر در تاریخ ادبیات قوم خویش احراز کند قویتر خواهد بود.

شاعرانی نظیر عنصری و انوری که تمام قریحه نیرومند شاعری خود را به بهای خواهشهای گذران و هوسهای واهی فدای خدمت شاهان و حامیان توانگر کردند بی‌آن که قوای خلاقه خویش را در داد و ستدی متقابل با منابع سرشار فرهنگ قوم خود به کار اندازند، نتوانسته‌اند مقام پرافتخاری در تاریخ ادبیات ایران احراز نمایند. در قصائد و قطعات امثال عنصری و معزی و ظهیر فاریابی جز پاره‌ای شواهد که به درد تحقیق تاریخی می‌خورد، و واژه‌ها و ترکیباتی احیاناً کمیاب که در پژوهشهای زبان‌شناسی به کار می‌آید، و نیز مبلغی صنایع لفظی که

در زمانهای گذشته خواستاران فراوان داشته است چیزی که باب دندان شعر دوستان روزگار ما باشد و خاطری را برانگیزد نمی‌توان یافت. درحقیقت این شاعران درباری نفوذ خود را مدیون ادیبان سنتی هم‌ذوق و ناظران همانند خود هستند که در طی قرن‌ها چیره‌دستی ایشان را در استفاده از صنایع بدیعی و ساختن چکامه‌های سرشار از انواع بازیهای لفظی ستوده‌اند و به یاری تذکره‌نویسان شهرت ایشان را به عنوان شاعرانی توانا پایدار کرده‌اند.

در میان همان طبقه از شاعران البته کسی هم چون خاقانی هست که دیوانش شاهد اعجاب‌انگیز ذهنی بسیار مقتدر و نادرالوجود است و مملو از اندیشه‌های بکر و تخیلات بدیع و توصیفات جاندار و بروزات عواطف اصیل جانسوز و واکنش‌های شدید نسبت به حوادث برونی و تأثرات ذهنی. ولی با وجود چنین قدرت کم‌نظیر قریحه، شعر خاقانی نظر به دشواری سبک و کثرت تعبیرات سنگین از یک سو و عدم توجه شاعر به معانی و مسائل مورد علاقه انبوه مردمان از سوی دیگر، نتوانسته است از مرز ادیبان لغت‌شناس و محققان تاریخ فراتر رود و در میان عامه طبقات مردم و حتی روشنفکران کتابخوان رخنه کند. از سوی دیگر صفت ساده و عامیانه بودن نه شعری را ارزشمند و نه بقای آن را تضمین می‌کند. شعری که به دلخواه توده‌های مردم سروده شده باشد نه حتماً ارزشی والا دارد و نه می‌توان گفت که پایدار خواهد ماند. زیرا وقتی انگیزه‌های سیاسی یا اجتماعی یا مذهبی که اثری را مقبول عوام کرده است تحول پذیرفت و از میان رفت آن اثر هم از سر زبانها خواهد افتاد. شاعرانی که دلهای مردم را تسخیر می‌کنند فقط هنگامی از نعمت بقا برخوردارند که کلامشان نه فقط دلنشین بلکه آراسته به اندیشه‌هایی وزین و ماندنی باشد.



پروین اعتصامی در یکی از لحظه‌های بحرانی تاریخ ایران (۲۵ اسفند ۱۲۸۵ شمسی برابر با ۱۶ مارس ۱۹۰۷ میلادی) در خانواده‌ای با فرهنگ و پایند به سنت‌های دیرین تولد و پرورش یافت. وی یکی از آخرین حلقه‌های سلسله دراز شعر سنتی فارسی است که با چهره افسانه‌ای رودکی (متوفی در ۹۴۰/۳۲۹) آغاز می‌شود و اکنون پس از یک هزار و صد سال در مواجهه با هجوم نیازها و میزانهای زندگانی و دنیای امروز در خطر دگرگونی و زوال است و برای ادامه هستی خود دست و پا می‌زند. انقلاب مشروطه که جامعه ایران را از توده‌های مردمی بی‌جنب و جوش و ستم‌پذیر به ملتی پویا و بیدار و طلبگر مبدل می‌ساخت، در عین حال نهضتی زداینده بود که در ادبیات، مانند هر حوزه نفوذ دیگر، سنت‌های کهنه را غربال کرد، بعضی را بی‌ارزش شمرد و بعضی دیگر را پایدار یا دست‌کم هماهنگ با معیارهای جدید آزادی و حرمت انسانی و شرافت فرهنگی تشخیص داد.

پدر پروین که خود مؤلف و ادیبی آزاده بود، با حلقه‌ای از افراد ممتاز آمیزش داشت که نام‌آورانی همچون دهخدا و محمدتقی بهار در زمره آنان بودند. در محافل ادبی این گروه پروین نوجوان حضور می‌یافت و با خواندن اشعار خود مورد تشویق قرار می‌گرفت. قریحه‌های جوان دیگر نیز اذن شرکت در این دوره‌ها می‌یافتند و از جمله آنان یکی محمدحسین شهریار غزلسرای دو نسل بعد بود که در اواخر حیاتش خاطره این مجالس و شخص پروین را در شعری ساده به یادگار گذاشت.^(۳)

با وجود چنین سابقه‌ای در جو سیاسی ایران، سرنوشت پروین اعتصامی تنفس در فضایی آزاد نبود که بدو مجال اظهار صریح و بی‌پرده اندیشه‌هایش را بدهد. بیست سال دوران خلافت شاعرانه او دقیقاً همان بیست سال فرمانروایی رضاشاه بود که در طی آن حق آزادی سخن پایمال گشت. در این دوره سردمداران انقلاب مشروطیت یا با مقتضیات واقعیّت سیاسی جدید هم‌رنگ شدند و با دولت جدید همکاری کردند، یا اگر به اصول دیرین خویش پابند و وفادار ماندند جبراً از صحنه سیاست و اجتماع کشور برکنار گشته گروهی خانه‌نشین شدند و گروهی کمتر یا به زندان رفتند یا مانند عشقی و مدرّس و فرخی یزدی به قتل رسیدند. پروین که دختر جوانی گمنام و به‌ظاهر بی‌اهمیت بود برای بیان مخالفت و اعتراض خود شیوه خاصی ابتکار کرد و در شعر خویش جهانی افسانه‌ای آفرید که در آن عناصر ستیزنده با یکدیگر رمز عوامل متنازع اخلاقی و اجتماعی و سیاسی کشور و زبان حال طبقات مظلوم و درمانده بودند. استفاده از سبک تمثیل خواه طبعاً با خصال درون‌گرایی و کناره‌جویی پروین مناسبت داشت و خواه وی آن را از روی ناچاری چون حيله‌ای برای گریز از پنجه ستمگر قهار اختیار نمود، در هر حال برای وی سپری پنهان‌کننده بود. سپری از جانوران و اشیاء بی‌جان که بایست همه‌جا در تمثیلات و افسانه‌ها و مناظرات مشهورش زبان حال او باشند.

در شعر «نغمه صبح» که محتمل است مقارن شروع یا در نخستین سالهای سلطنت پهلوی سروده شده باشد، پروین به مرغ صبحگاهی که لابد رمز سرایندگان بامداد حکومت خاندان جدید است هشدار می‌دهد که در شور و شغف صبحگاه از وجود صیاد جان‌شکار غافل نماند.

آن گونه بپر که پر نریزی
 در دامن روزگار سنگ است
 بسیار مکن بلندخیزی
 کافتادن نام نیک ننگ است
 گر صلح کنی و گر ستیزی
 این نقش و نگار ریو و رنگ است
 گر سر بنهی و گر گریزی
 شاهین سپهر تیزچنگ است

صیّاد زمانه جان شکار است^(۴)

صرف نظر از خفقان حاکم بر جوّ سیاسی کشور، محیط اجتماعی ایران نیز در آن روزگار برای شکوفایی استعداد زنی جوان مانند پروین که با تربیتی سنتی بزرگ شده بود چندان سازگاری نداشت. وی مدتی کوتاه در کالج امریکایی دختران تدریس کرد و چندی نیز به شغل کتابداری پرداخت ولی آداب اجتماعی چنان قید و بندی بر دست و پای او نهاده بود که نمی توانست به میل خویش زندگی کند و دوستان و آشنایان موافق خود را آزادانه برگزیند. ولی صرف نظر از وجود این محدودیت های اجباری، ظاهراً پروین چندان مشتاق شغل اداری و معاشرت های اجتماعی نبود. وی قدر قریحه سخن آفرین خود را می دانست و زندگانی در عالم احساسات و اندیشه ها و هنر شاعری خود را بر مشاغل بی حاصل دیگر ترجیح می داد. پروین شاعر آفریده شده بود و سرودن اشعار را ادای فریضه هستی خویش می شمرد. در مدت کمابیش بیست سال دوران شاعری، ۲۰۹ قصیده و قطعه و غزل و مثنوی و ۵ قطعه کوتاه دو و سه بیتی و ۱۱

تکبیت که جمعاً بالغ بر ۵۶۰۶ بیت می‌شود سرود و این رقم کمابیش برابر با تعداد ابیاتی است که حافظ در حدود پنجاه سال روزگار شاعری خود سروده است.

یکی از صفات مشخصه پروین که همچون امتیازی باید مؤکداً یاد شود همین آگاهی از رسالت شاعرانه و احتراز از صرف روزگار در امور دیگر و وقف حیات منحصرأ به ایفای وظیفه شاعری با سبکی کاملاً معین و اندیشه‌ها و عواطفی دقیقاً روشن است. دیوان پروین برخلاف بسیاری از مجموعه‌های اشعار دیگران دفتر چکامه‌هایی غیرمرتبط و گاه‌گاهی و حسب حال‌گونه و بیانگر واکنشهای آنی و متغیر نسبت به پاره‌ای حوادث گذران و تجربه‌های خصوصی نیست. البته غرض پیشنهاد این نظر نیست که پروین مانند شاعرانی نظیر نظامی و عطار قبلاً طرحی ریخته و آن را اجرا کرده است. اما منکر هم نمی‌توان شد که دیوان او مجموعه‌ای است یکپارچه با خصایص سبک‌شناسی هماهنگ و یک‌دست، و نماینده نوعی از تفکرات اخلاقی و اجتماعی متجانس و فاقد تناقضات آشکار و سازشهای مصلحت‌آمیز با شرایط زمانه. درحقیقت اشعار پروین را می‌توان بی‌رنجی و تکلفی برحسب موضوع دسته‌بندی کرد و هر قسمت را زیر عنوانی مناسب گذاشت و بدین طریق کتابی شبیه به مثلاً بوستان سعدی تدوین نمود.



پروین را نباید ملامت کرد که چرا میل خاطری به جریانهای تاریخی زمان خود نداشته و به‌ندرت اشارتی صریح به تحولات و حوادث مهم کشور در اشعار خود آورده است. سنجش پروین با شاعران و نویسندگان «متعهد» دوره سیاسی

بعد که در شرایط مطلقاً متفاوتی می‌زیستند نابجاست. وقتی که شاعر رخصت اظهار نظر درباره مشکلات و مسائل محیط خود را ندارد چگونه می‌توان از او توقع داشت که وظیفه یک وقایع‌نگار را بر عهده بگیرد و به ثبت و ضبط اخبار قناعت کند و مانند گروهی از ناظران همزمان پروین و دوره پس از او، مدیحه بسراید و ماده تاریخ برای اتمام عمارتی یا تولد فرزند کسی یا افتتاح کودکستانی و بیمارستانی یا ورود یک مهمان عالی‌قدر خارجی و نظایر این گونه پیشامدها بسازد؟ با وجود روزنامه‌ها و مجلات بسیار و صنعت چاپ خوشبختانه دیگر نباید بیم آن را داشت که گزارش این وقایع از دفتر تاریخ فوت شود و نسلهای آینده از چنین افتخارات تاریخی بی‌خبر بمانند. شاعران بزرگ قدیم نیز تن به ادای چنین وظیفه‌ای نداده‌اند چنان که نمی‌توان شاهنامه و مثنوی مولانا و خمسه نظامی و مثنوی‌های عطار و دیوان حافظ و حتی دیوان ناصر خسرو را آینه جهان‌نمای عصر آن شاعران پنداشت.

با این‌همه پروین شاعری بیدار و هشیار بوده که با چشمان باز می‌نگریسته و با شهامت و جرأتی کم‌نظیر از هم‌رنگ شدن با جماعت تن زده و سر تسلیم در برابر فشار سیاسی فرو نیاورده و فریفته رنگ و بوی نقش و نگار ظاهری نشده است. چنان که می‌دانیم وی دعوت دربار را برای معلّی ملکه پهلوی نپذیرفت^(۶) و این صداقت بسیار کمیاب اخلاقی را داشت که هرگز فریفته جاذبه مقامهای پرسود و مجلّی که به آسانی بدان دسترسی داشت نگشت.



همراهی و هم‌آوازی با توده‌های مردم و پشتیبانی هم از نیازهای واقعی و هم از هوسهای بیجایشان همیشه جاذب دلها و مورث محبوب بودن و «وجاهت»

است. ولی هوسها ناپایدار و احتیاجات روزمره زندگی پیوسته متغیر و در نوسان است و شهرتی که وابسته به این گونه عوامل باشد طبعاً کاذب و زودگذر است. شهرت پروین و قبول عام او در میان مردم ایران از این گونه نیست و می‌توان گفت که به خاطر توجه به موضوعهای ارزنده‌تر زندگی که با مرور ایام دستخوش تبدیل نمی‌گردد دلبستگی روزافزون هم‌وطنانش را نسبت به خویش جلب کرده است.

از جمله امتیازات پروین همین تعلق او به مسائل بنیادین هستی آدمی است. محور تفکر او در بسیاری از اشعارش روح انسان و بقای آن، ایمان به وجود خداوند و اعتقاد به فضل و رحمت او، مسأله قضا و قدر و جبر و اختیار، معنی زندگی و لزوم پاک و بی‌گناه زیستن است. شعر پروین یاد مسائل بی‌جواب و کهنگی ناپذیری را که طی قرن‌ها هسته مرکزی مباحث مابعدالطبیعه در شعر و فلسفه بوده است در ذهن خوانندگان نگاه می‌دارد. صدای او هماهنگ با عناصر متشکله فرهنگی کهنسال است که تأثیرات و دخالتها و منازعات و مبارزات بی‌پایان چند هزار ساله خارجی نتوانسته است ارزشهای عرفانی و مذهبی آن را دستخوش زوال کند. عمق علاقه‌های معنوی و فکری، شعر پروین را از خطر سطحی بودن حفظ کرده و آن را متجانس با آثار جاویدان ادبیات فارسی ساخته است.



اما نباید پنداشت که غور پروین در موضوعات مجرد وی را همچون ساکنان برج عاج از توجه به مشکلات اجتماعی کشور و نسل خویش یکسره غافل ساخته است. برعکس، وی از نابسامانی‌های سیاسی و مصائب اجتماعی

ایران دقیقاً آگاه بوده و با شهادتی بیش از هر شاعر دیگر زمان خود از فساد دستگاه زورمندان و جور و از پادشاه انتقاد کرده است. هیچ شاعر فارسی‌زبان تا امروز مانند پروین نسبت به وضع رقت‌انگیز کودکان یتیم و بیوه‌زنان و پیران بی‌کس محتاج حساس نبوده است. وی عواطف انسان‌دوستی خود را در ضمن تمثیلات و حکایات کوچکی گنجانده و از این طریق ناله غم و شکایت خود را مؤثرتر از سخن شاعران دیگر کرده است که در بیان همدردی خویش با بینوایان به تعبیّرات کلی و مجرد و نصیحت در باب انسان‌دوستی قناعت کرده‌اند.

در شعر «گنج ایمن» پروین کودکی را که تاجی از گل بر سر نهاده به خنده آن را برتر از کلاه شاهان می‌خواند، مخاطب ساخته می‌گوید:

تو را بس است همین برتری که بر در تو

بساط ظلمی و فریاد دادخواهی نیست

تو مال خلق خدا را نکرده‌ای تاراج

غذا و آتش از خون و اشک و آهی نیست

تو را فرشته بود رهنمون و شاهان را

به غیر اهرمن نفس پیر راهی نیست

طلا خدا و طمع مسلک و طریقت شرّ

جز آستانه پندار سجده‌گاهی نیست

شهود محکمه پادشاه دیوان‌اند

ولی به محضر تو غیر حقّ گواهی نیست^(۷)

و در شعر معروف «اشک یتیم» پادشاه را از زبان پیرزنی چنین وصف

می‌کند:

ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است
 این گرگ سالهاست که با این گله آشناست
 آن پارسا که ده خرد و ملک رهزن است
 آن پادشا که مال رعیت خورد گداست^(۸)

در دو شعر «نامه به نوشیروان» و «شکایت پیرزن» پروین اعتراض خود را به ستمگری و ثروت‌اندوزی ناروای پادشاه صریحاً بیان کرده و او را از آه ستمدیدگان و نفرین شبانه آنها برحذر داشته است.^(۹)

انتقاد پروین محدود به ارباب قدرت و سیاست نیست و طبقات مردم را نیز که گرفتار جهل و بی‌خبری و بسیاری از بیماریهای اخلاق عمومی همچون کاهلی و حرص و پول‌پرستی و دروغ و ریا و آلودگی به خرافات هستند دربر می‌گیرد.

پروین اعتصامی در فطرت انسانی تندخو و پرخاشگر نیست و در انتقاد از زشتی‌ها و بدکرداری‌ها نیز لحن گفتار او به‌ندرت خشونت‌آمیز و انتقام‌جویانه است. یکی از این موارد کمیاب در شعر «مناظره» است میان دو قطره خون که یکی از دست تاجوری و دیگری از پای خارکنی بر زمین چکیده است. قطره خون تاجور خواهان دوستی و یگانگی است و می‌گوید که ما هردو از یک چشمه‌ایم:

هزار قطره خون در پیاله یک‌رنگند
 تفاوت رگ و شریان نمی‌کند اثری
 ز ما دو قطره کوچک چه کار خواهد خاست
 بیا شویم یکی قطره بزرگتری

قطرهٔ خون خارکن این دعوت را با خشم رد کرده به پاسخ می‌گوید:

به خنده گفت میان من و تو فرق بسی است

تویی ز دست شهی من ز پای کارگری

برای مهرهی و اتحاد با چو منی

خوش است اشک یتیمی و خون رنجبری

تو را به مطبخ شه پخته شد همیشه طعام

مرا به آتش آهی و آب چشم تری

تو از فروغ می ناب سرخ‌رنگ شدی

من از نکوهش خاری و سوزش جگری

این سخنان اگر چند با ملایمت معهود و لحن آشتی‌آمیز پروین ناسازگار است،

لااقل منطقی دارد که علت جدایی و اختلاف را توضیح می‌دهد، اما دنبالهٔ ابیات

آنجا که پروین به داوری میان طرفین مناظره پرداخته و تاجور را بی‌رحمانه

محکوم ساخته است نمودار غضبی غیرمعهود است:

ز قید بندگی این بستگان شوند آزاد

اگر به شوق رهایی زنند بال و پری

یتیم و پیرزن این قدر خون دل نخورند

اگر به خانهٔ غارتگری فتد شرری

به حکم ناحق هر سفله خلق را نکشند

اگر ز قتل پدر پرسشی کند پسری

درخت جور و ستم هیچ برگ و بار نداشت

اگر که دست مجازات می‌زدش تبری

سپهر پیر نمی دواخت جامه بیداد
 اگر نبود ز صبر و سکوتش آستری
 اگر که بدمنشی را کشند بر سر دار
 به جای او ننشیند به زور از او بتری^(۱۰)

چنین داوری خشم‌آلوده‌ای از زبان پروین درحقیقت واکنش تلخ و نومیدانه یک انسان مردمی دوست و حسّاس است که کاسه صبرش لبریز شده و خود را در برابر قدرت حاکم بر جامعه ناتوان و دست‌بسته و مرهم لطف و رأفت را بی‌اثر می‌بیند. پروین اگر خود تنها یک وجب در گل فرو رفته بود لجن‌آلودگان بدمنش را بر سر دار نمی‌خواست.

با ظلم و پلیدی‌های رایج می‌توان و باید مبارزه کرد و ریشه رنجهایی را که مسئول آن خود آدمی است می‌توان و باید از جامعه درآورد. تاریخ عالم نبرد بین یزدان و اهریمن است و باید ادامه داد. احساس ناتوانی در برابر جهانی پر از رنج و بیداد شاعری نرم‌خو و پرعاطفه مانند پروین را ناچار گرفتار اندوهی ژرف می‌کند، ولی برای این رنجها، ولو نه در عمل، دارویی هست. اما درد جانکاه بی‌درمان دیگری هست که برای آن تسلائی نمی‌توان یافت و آن را می‌توان غم فلسفی و منبعث از بن‌بست حیات انسان خواند. رباعیات خیام ناله این درد است یا به تعبیر هدایت «زخمهایی که مثل خوره روح را آهسته در انزوا می‌خورد و می‌تراشد».

پروین درد واقعیت تلخ هستی انسان را گاهی در تمثیلاتی که نمایانگر قاعده گون و فساد عالم طبیعت و تصرف در آن بیرون از حیطه قدرت و اختیار آدمی است شرح می‌دهد. در پایان بسیاری از این گونه تمثیلات غم‌انگیز وی

خواننده را البته به جنبش و کوشش تشویق می کند، ولی در متن خرد قصّه‌ها و مناظرات ملاحظات او چنان تلخ و نومیدانه است که این نتیجه‌گیری‌های حکیمانه بیشتر حکم تلقین به نفس یا داروی بیهوشی را می‌یابد و بی‌شبهات به تسلیت‌گویی مشایعان در پایان مراسم کفن و دفن نیست. چند بیت ذیل نمونه‌ای از اشعاری است که در آن پروین این یأس فلسفی را به زبان آورده است.

حاصل هستی بیهوده‌ما

آه سردی است که نامش نفس است^(۱۱)

✱

چرخ و انجم هستی ما می‌برند

ما نمی‌بینیم و ما را می‌برند...

کاش روزی زین ره دور و دراز

باز گشتن می‌توانستیم باز

کاش آن فرصت که پیش از ما شتافت

می‌توانستیم آن را باز یافت^(۱۲)

✱

همه سیاح وادی عدمیم

منعم و بینوا و سفله و راد

سیل سخت است و پرتگاه مخوف

پایه سست است و خانه بی‌بنیاد

چند دل خوش کنی به هفته و ماه

چند گویی ز آذر و خرداد

که در این بحر فتنه غرق نگشت؟

که در این چاه ژرف پا نهاد؟

این معماً به فکر گفته نشد

قفل این راز را کسی نگشاد^(۱۳)

در همین دو روزه حیات هم دست تقدیر سرنوشت ما را معین کرده است و به قول حافظ:

جام می و خون دل هریک به کسی دادند

در دایره قسمت اوضاع چنین باشد

نمونه‌های این اندیشه جبر و بیچارگی انسان را در دهها شعر پروین

می‌توان دید:

مرا جز اشک حسرت ژاله‌ای نیست

بجز خونابه دل لاله‌ای نیست

چه سود از جستن و گردن کشیدن

چمن را از شکاف و رخنه دیدن...

چه خواهم خورد غیر از دانه دام؟

چه خواهم بود جز تیره سرانجام؟...

چه گرد آورده‌ام جز محنت و درد؟

چه خواهم برد زی یاران ره‌آورد؟

در و بام قفس بام و درم شد

پرم کنند و عریانی پرم شد^(۱۴)

✱

فرمانده سپهر چو حکمی نوشت و داد
 کس دم نمی‌زند که صواب است یا خطاست
 ما را برای مشورت اینجا نخوانده‌اند
 از ما و فکر ما فلک پیر را غناست^(۱۵)

✱

ما را فکنده‌اند، نه خویش اوفتاده‌ایم
 گر عاقلی مخند به افتاده، زینهار
 گردون به سوی گوشه‌نشینان نظر نکرد
 بیهوده بود زحمت امید و انتظار^(۱۶)

✱

به کاخ دهر که گه شیون است و گه شادی
 به میل گر نشینی به جبر بنشانند
 تو را بر اوج بلندی مرا سوی پستی
 مباشران قضا می‌زنند و می‌رانند^(۱۷)

✱

هر آنچه می‌کند ایام می‌کند با ما
 به دست هیچ‌کس ای دوست اختیاری نیست
 کدام شاخه که دست حوادثش نشکست
 کدام باغ که یک روز شوره‌زاری نیست؟
 کدام قصر دل‌افروز و پایه محکم
 که پیش باد قضا خاک ره‌گذاری نیست؟^(۱۸)

این صبغه حزن و نومیدی در اشعار و تمثیلات غنایی و غزلهای پروین نیز نفوذ کرده است و نتیجه آن گاهی اثری زیبا و دردناک است که با تار و پود یأس خیام و حال و هوای عاشقانه زنی نازکدل بافته شده است:

به آب روان گفت گل کز تو خواهم

که رازی که گویم به بلبل بگویی

پیام ار فرستد پیامش بیاری

به خاک ار درافتد غبارش بشویی

بگویی که ما را بود دیده بر ره

که فردا بیایی و ما را ببویی

بگفتا به جوی آب رفته نیاید

نیابی مرا گرچه عمری بجویی

پیامی که داری به پیک دگر ده

به امید من هرگز این ره نبویی

من از جوی چون بگذرم برنگردم

چو پژمرده گشتی تو دیگر نرویی^(۱۹)

در تمثیل «بنفشه» وجدان مرگ با درک وحشت‌انگیز گور درهم آمیخته و به

سخن پروین ترکیبی از لحن خیام و رودکی بخشیده است:

بنفشه صبحدم افسرد و باغبان گفتش

که بیگه از چمن آزرده و زرد روی نهفت

جواب داد که ما زود رفتنی بودیم

چرا که زرد افسرد آن گلی که زود شکفت

کنون شکسته و هنگام شام خاک رهم
 تو خود مرا سحر از طرف باغ خواهی یافت
 به جرم یک دو صباحی نشستن اندر باغ
 هزار قرن در آغوش خاک باید خفت^(۲۰)

✱

پروین هم، مانند دیگر متفکران و شاعران گذشته و حال که گرفتار این اندوه فلسفی بوده‌اند، در عمل از اندیشه بدبینی خود به این نتیجه نرسیده است که باید تسلیم قضا و قدر گشت و از سعی و عمل باز ایستاد. چنین حکمی را حتی به تقریب در تمام دیوان پروین در یک بیت هم نمی‌توان یافت. بعید نیست که تنهایی پروین در زندگی شخصی بیش از حد معمول او را به این تلخکامی سوق داده بوده است. اما درمانی که او برای این درد بی‌امان تجویز می‌کند تسلیم مطلق نیست. خصال شخصی او و شرایط محیط خانواده که تا پایان عمر در آن می‌زیست، با گذران بی‌حاصل زندگی سازگاری نداشت.

برای گریز از این غم بی‌فرجام پروین دو راه اختیار کرده است: کار و ایمان. در نظر او کار مانند حرکت، قانون عالم هستی و یگانه راه مقاومت با رکود و پوسیدن و مردن است. موضوع اساسی بسیاری از اشعار پروین تماماً یا قسماً کار و کوشش است. هیچ شاعر دیگر ایران به اندازه او درباره کار و ثمربخشی آن سخن نگفته است. مثنوی «جولای خدا» که در وصف و ستایش پشت کار عنکبوت سروده شده معروف است.^(۲۱) از دیوان او می‌توان گلچینی خواندنی و زیبا از قصه‌ها و مناظرات و تکبیت‌ها در ستایش سعی و عمل فراهم آورد. در نمونه ذیل پروین از روش آفرینش سخن رانده و همبستگی اعضا را در کل

طبیعت نشان داده است. گفتگویی است میان دلو که گمان می‌کند به سعی اوست
که مردم سیراب و گلشن سبز و خرّم می‌شود، و طناب که برآشفته می‌گوید:

نه از سعی و رنج تو، کز زحمت ماست

اگر چهر گل را بود رنگ و تابی

و پاسخ دهقان به هردو که:

اگر دست و بازو نکوشد، شما را

چه رأی خطا و چه فکر صوابی

و به دنبال این مناظره پروین رشتۀ کلام را ادامه می‌دهد:

ز باران تنها چمن گل نیارد

بباید نسیم خوش و آفتابی

به هر جا چراغی است روغنش باید

بود کار هر کارگر را حسابی

اگر خون نگردد نماند وریدی

اگر گل نروید نباشد گلابی

یکی کشت تاک و یکی چید انگور

یکی ساخت زان سرکه‌ای یا شرابی

به کوه ار نمی‌تافت خورشید تابان

به معدن نمی‌بود لعل خوشابی

نشستند بسیار شب خار و بلبل

که تا غنچه‌ای در چمن کرد خوابی

برای خوشیهای فصل بهاران

خزان و زمستان کنند انقلابی
 ز آهو دل از مطبخی دست سوزد
 که تا گردد آماده روزی کبابی
 بسی کارگر باید و کار، پروین
 در آبادی هر زمین خرابی^(۲۲)

✱

اما کار درحقیقت دستور زندگی و داروی فراموشی یا تسلیم به نظام این جهان متحرک است و به تنهایی اطمینان قلب نمی‌بخشد و پاسخگوی پرسش انسان در باب راز آفرینش و هستی و مرگ نیست. داروی این درد جانکاه به عقیده پروین ایمان است. ایمان یعنی درک روحانی حقیقت الهی و توکل مطلق بدان، برخلاف سعی و عمل واقعیتهای ساده و انکارناپذیر و روشی عملی برای بهتر زیستن نیست. حالتی است متعلق به قلب و ذهن که تحصیل آن منوط به تجمع شرایط و مقدمات روحی و فکری پیچیده و استمرار یا ثبات آن بسته به صدها تارهای نازک و لرزان اندیشه‌ها و وساوس و آرزوهاست. در عین حال ایمان را باید موهبتی دانست که ساده‌ترین دلها سهلتر و زودتر بدان نائل می‌شوند درحالی که حصول آن در حیز تعقل برای کسانی که از بساطت فکری بی‌بهره و در عوض از نعمت قدرت تفکر و استدلال برخوردارند مستلزم تقلایی سخت و پایان‌ناپذیر است. عرفا که از مخاطرات طریق دل آگاهند پیوسته دعا می‌کنند که با ایمان از این جهان بروند زیرا یک آن غفلت یا ضعف را کافی می‌دانند که پیرو خداپرستی را از قلّه ایمان به درّه شک ساقط کند. انسانهایی که به مرحله‌ای از یقین می‌رسند که ایمان در ذاتشان حکم طبیعت ثانوی را می‌یابد کمیاب‌اند. گمان

نمی‌رود که پروین از جمله این برگزیدگان نادرالوجود بوده است ولو آن که به شهادت دیوانش ایمان را کیمیای سعادت می‌دانسته و خدا را تنها طبیب جمیع علتها^(۲۳) و گل بی‌علت و عیب^(۲۴) خوانده و گفته است:

این سخن پروین نه از روی هوی ست

هرکجا نوری است ز انوار خداست

ظاهراً پروین از این نظر بی‌آنکه راه عرفان را پیموده باشد، همانند عطار است که به شهادت مصیبت‌نامه‌اش عمری در کشاکش میان شک و یقین نوسانی دردناک داشته است، درحالی که نویسنده همزمان پروین، صادق هدایت، تابع دید فلسفی شاعر دیگری از همان روزگار قدیم بوده و در بن‌بست صداقت خویش درمانده و راه گریزی جز خودکشی نیافته است. باید افزود که ایمان نهفته‌ترین راز دل است و چه بسا کسانی از تظاهر به ایمان حذر می‌کنند و حتی به کفر تفاخر می‌ورزند ولی ناآگاهانه مایه‌ای از این اکسیر در سویدای قلبشان نهفته است. تا آنجا که اعتراف به ایمان را می‌توان گواه وجود ایمان در قلب کسی شمرد. باید پذیرفت که پروین معتقد به وجود خداوند بوده است و نمونه‌هایی که قبلاً نقل گردید و بسیاری از حکایات و اشارات دیگر موجود در دیوان گواه بر این است که در لحظه‌های نومیدی و تنهایی مطلق، ایمان پناهگاه نهایی او بوده است.



دین در سراسر تاریخ شعر فارسی اکثراً سهمی بیشتر از دیگر عناصر فکری داشته است. از چند شاعر استثنایی که بگذریم، همه گویندگان ایران از کسائی مروزی (متولد ۹۵۳/۳۴۱) تا ملک‌الشعراء بهار (۱۹۵۱/۱۳۳۰) بارها قصاید و

قطعاتی در شرح ارادت و اخلاص خود نسبت به رسول الله و آل او و اسلام و نیز خلفای راشدین سروده‌اند. در دیوان پروین اعتصامی از این گونه اشعار مذهبی خبری نیست. باید گفت که پروین به عنوان شاعر سرگرم تصنیف افسانه‌ها و مناظرات و درگیر مسائل و مباحث جدید روزگار خویش بوده است. وی مانند اکثر شاعران و نویسندگان این عهد و عصر، فرزند زمانه خویش بوده که دفتر تحصیلات دینی مکتهای قدیم را بسته و با شوق و ذوق به آموختن دانشهای جدید غربی روی آورده است.

مجله بهار که اعتصام‌الملک پدر پروین منتشر می‌کرد پنجره‌ای بود به سوی آفاق غرب و در آن از مباحث فقه و تفسیر و حدیث نشانی نبود بلکه ترجمه‌هایی از ادبیات مغرب‌زمین و مقالاتی در شرح علوم و اختراعات و روشهای زندگانی نوین عرضه می‌داشت. کالج دخترانه امریکایی هم که پروین در ۱۹۲۴/۱۳۰۳ از آنجا فارغ‌التحصیل شد مسلماً درسی و برنامه‌ای که علاقمندی به میراث مذهبی را تقویت کند نداشت. پروین دختر نخستین نسل ایران پس از انقلاب مشروطه و لهذا پرورده فضایی بود که در آن امواج تحولات و تنشهای سیاسی و اجتماعی بر هر پدیده فکری و معنوی دیگر تسلط داشت. از این رو جای تعجب نیست که در دیوان پروین اشاره‌ای به مآثر و سنن مذهبی نمی‌توان یافت و البته این سکوت ابداً کمترین دلالتی بر سستی ایمان شاعر ندارد.



به هر تقدیر، یکی از امتیازات دل‌انگیز منش مذهبی پروین اعتصامی که در شعر او جلوه‌گر گشته، عدم تام و تمام غده تعصب است که هرگاه بر پیکر اندیشه و اعتقادی رشد کرد حقیقت را مسخ و ریشه انسانیت را خشک و ایمان

را به جهل و شرف و راستی را به دروغ و ریا و رذالت مبدل می‌کند. پیام دوستی و تسامح در شعر پروین شامل همهٔ انسانهاست و هیچ گروه غیر مسلمان را مستثنی نمی‌سازد. این خصلت ستودنی را از این نظر باید امتیازی برای پروین دانست که خلاف آن مع‌الاسف در آثار ادب فارسی نادر نیست و شواهد وافر برای آن می‌توان ارائه داد. نه تنها در روزگاری که حقیقت کالای انحصاری یک مذهب و ملت شمرده می‌شد، بلکه دریغ که در این عصر روشنفکری نیز ادبیات ما هنوز لکهٔ تعصب دینی و عوارض ننگین آن یعنی تهمت و دروغ و کینه‌ورزی را از اوراق خود نشسته است. نمونه‌هایی از این عارضهٔ عوام‌پسندانه را برخی از دانشمندان در گلستان شیخ اجل سعدی نشان داده‌اند^(۲۶) که من نیز به اشاره‌ای از آن می‌گذرم، ولی قبلاً می‌گویم که در مورد خاص سعدی وجود این گونه خاها در هفت قرن گلستان معنی او را خوار نکرده و ذره‌ای از نفوذ جادویی او در دلها نکاسته است. بیت معروف: گر آب چاه نصرانی نه پاک است - جهود مرده می‌شویم چه باک است،^(۲۷) آن قدر توهین‌آمیز و نارواست که به عقیدهٔ من آن را تنها به عنوان نوعی هزل که غالباً چاشنی سخن سعدی است، تحمل می‌توان کرد و آزرده نگشت. در دیوان پروین اعتصامی از این گونه نیشهای زهرآلود حتی خفیف‌تر و پوشیده‌تر، اثری نیست. شعر او نغمهٔ مهر و صلح‌جویی و مبلغ حرمت و عزت انسانی صرف‌نظر از رنگ چهره و منزلت اجتماعی و وابستگی‌های مذهبی است. همچنین برخلاف ناصر خسرو که گاه و بیگاه بر سنیان و سه خلیفهٔ اول و ائمهٔ مذاهب اربعهٔ فقه می‌تازد و بی‌هیچ مجامله و تعارفی توده‌های مردم را «خر» می‌خواند،^(۲۸) پروین بی آن که طریق چاپلوسی اختیار کرده باشد، صرفاً به اقتضای طبع فروتن و مؤدب خویش نسبت به جمیع شخصیت‌های گوناگونی که

در اشعارش ظاهر می‌شوند همدلی و همدردی نشان می‌دهد. وی هرچند که در مناظره‌های خود درحقیقت حکم شطرنج‌بازی تنها را دارد که خود مهره‌های هردو جانب را حرکت می‌دهد، ما تماشاگران این بازیها ناظر روش ذهنی او هستیم و شاهدیم که همیشه به هردو طرف مجال استدلال و دفاع از موضع خود را می‌دهد بی‌آن که هرگز جانب فروتر را «خر» بخواند و تکفیر کند و مستحق توهین بشناسد.



دو سبب متفاوت دیگر باعث شده است که گروهی از شاعران ایران گهگاه معرض خرده‌گیری و احیاناً هتک حرمت سخن‌سنان واقع شوند: یکی استفاده از حکایات قبیح و واژه‌های مستهجن، دوم اظهار اندرزهایی که با قاطعیت احکام اخلاقی مباینت دارد و پروین از این هردو عیب نیز مبری است.

در توضیح مطلب باید گفت که بسیاری از شاعران ما، حتی اکابر آنان نظیر رومی و سعدی از نقل حکایات و عبارات زشت پرهیز نکرده‌اند. ولی اگر از این ممر به ادب فارسی و خوانندگان آن زیانی می‌رسیده، آن زیان لااقل به عقیده خود شاعران چندان قابل اعتنا نبوده است که ایشان را از این شیوه منصرف سازد. نقل این‌گونه حکایات هزل‌آمیز غالباً نوعی چاشنی مباحث خشک و ملال‌آور است که مردم به رغبت نمی‌خوانند و حکیمانی خردمند و دانا چون مولانا و سعدی از این نکته روان‌شناسی هدفی مهمتر از صرف شوخ‌گویی و تفریح خاطر داشته‌اند.^(۲۹) به هر حال دست‌کم آن دو شاعر بزرگ با وجود استفاده از این الفاظ و روایات هرگز نفوذ عمیق معنوی خود را در میان توده‌های مردم از دست نداده‌اند و کسی بخصوص مولانا را حتی یک پله از نردبان مقام آسمانی‌اش پایین

نیاورده است. گروه دیگری از شاعران ما، هم از خیل عارفان و هم از قصیده‌سرایان درباری نیز در این شیوه عیبی نمی‌دیده‌اند. عیب‌دزاکانی شاعر طنزسرای استثنایی زبان فارسی است که عالماً عامداً این روش رکیک‌گویی را برای انتقاد از اوضاع سیاسی و مذهبی روزگار خویش و دریدن پرده‌های مفاسد و مکاره اخلاقی طبقات اشراف اختیار کرده است. در زمانهای اخیر یغمای جندقی زبان شعر خود را تا جایی آلوده به الفاظ رکیک و دشنامهای وقیح بی‌ثمر کرده است که دشوار می‌توان او را در صف شاعران محبوب ایران به‌شمار آورد. از ایرج شیرین سخن هم باید یاد کرد که بیشتر در نتیجه همین سبک و استفاده از همین دست الفاظ و قصه‌ها، البته با هدفهای اجتماعی مشخص است که شهرت و محبوبیتی کم‌نظیر یافته است.^(۳۰)

ایراد دوم که معطوف به معنی و جوهر سخن است نه الفاظ آن، دارای عمقی بیشتر است زیرا آموزشهای ناپسندی بر آن مترتب است که خواننده ناآگاه و توده‌های سلیم‌دلان را گمراه می‌کند. هدف این انتقاد بعضی قصه‌ها و به‌ویژه اندرزهای قصارگونه است که در ذهن خوانندگان فارسی‌زبان طی نسلهای متوالی جاگیر شده و اثری نامطلوب در اخلاق عمومی داشته است.^(۳۱) در میان این دسته منتقدان باید به‌ویژه از دانشمند فقید احمد کسروی نام برد که آثار سعدی و رومی و حافظ و بسیاری دیگر را بدآموزی می‌خواند و آنها را لایق سوختن می‌دانست. مخالفان کسروی هم که بارها در مقالات خود بر روش پاکدینانه او در نقد ادبی تاخته و بدان پاسخ نوشته‌اند البته بر آنچه از نظر اخلاق انسانی واقعاً نارواست مهر قبول نزده‌اند.

شعر پروین اعتصامی را شاید بتوان فاقد طبیت و شوخ‌گویی و از حیث طنز و طعن ادبی ضعیف دانست و بر او خرده گرفت که قادر نیست حتی تبسمی بر لبهای خوانندگان خود ظاهر کند. ولی کسی نخواهد توانست وی را به گناه هرزه‌گویی و بدآموزی سرزنش کند و مطالعه دیوانش را زیان‌آور بخواند. زبان پروین آینه‌وار نمایانگر ذهن پاک بانویی منزّه از آلودگی‌های پندار است که هرگز در گفتار هم به دام ابتذال و لودگی نیفتاده است.

*

برای شناخت شخصیت پروین اعتصامی نظری اجمالی به کیفیت داوری او درباره شعر خودش و مقایسه آن با خودستایی‌های معمول دیگر شاعران نیز بی‌ثمر نیست.

بحث در گذشته‌های این سنت خارج از موضوع گفتار و محتاج فرصتی بیش از حوصله این مقاله است. مختصر مطلب این است که اکثر شاعران از قدیم تا امروز گاهی با دواعی و علل متفاوت شعر خود را با الفاظ و تعبیراتی ستوده‌اند که گاهی بجا و درخور پایگاه بلندشان در سخن‌سرایی است و گاهی نیز به لاف و گزاف مدعیان کم‌مقدار نزدیکتر است. هدف شاعر از بالیدن به قریحه خود یا دفاع در برابر مخالفان و رقیبان حسود بوده است یا تقلایی برای فرار از گمنامی و تقرّب به دربار حکام و استفاده از صله‌های آنان. و اگر معلمان حکمت و اخلاق مانند ناصر خسرو و سنایی هم از این ابراز غرور روگردان نشده‌اند شاید بدین سبب بوده که خواسته‌اند مقام بلند ادیبی خویش را پشتوانه مرام مذهبی و حکمی که در رواجش می‌کوشیده‌اند قرار دهند. با شیوع روح تصوّف که ذاتاً با تفاخر و خودپسندی در حکم آب و آتش است، خودستایی شاعران از رونق افتاد گرچه از

میان نرفت و به عنوان سنتی ادبی ادامه یافت. و حتی عارفی صادق و افتاده چون فریدالدین عطار که مصیبت‌نامه‌اش شرح پرسوز و گداز سیر و سلوک معنوی اوست، پایه سخن خود را برتر از عرش شمرده است:

سخن گر برتر از عرش مجید است

فروتر پایه شعر فرید است...

قیامت تیره خواهد گشت خورشید

ولی روشن بود این شعر جاوید

که تا در خلد این حوران دل افروز

به لحن عشق می‌خوانند هر روز^(۳۲)

غزلسرایان دوره مغول و تیموری نیز باوجود تغییر کلی وضع دربارها که دیگر عملاً چندان سودی برای مفاخرات شاعران باقی نگذاشته بود، از سر این سنت نگذشتند و آن را به صورت عبارت یا تعبیری کوتاه درآوردند که معمولاً در یک یا دو مصرع نهایی غزل می‌گنجانند، و این شیوه سرمشق غزلسرایان قرنهای بعد گشت و تا نزدیک به روزگار ما ادامه یافت. در میان شاعران همزمان پروین اعتصامی، ملک‌الشعراء بهار و حمیدی شیرازی را باید دو استاد ممتاز سخن شمرد که به قدرت شاعری خود بالیده و این سنت دیرین را زنده نگاه داشته‌اند. باید افزود که به شعر خود بالیدن اگرچه با صفت تواضع سازگار و بخصوص در روزگار ما چندان خوش‌آیند نیست، به خودی خود ناپسند و زننده هم محسوب نمی‌گردد و چه بسا که دلیل بر صداقت احساس گوینده و اجتناب او از تظاهر به شکسته‌نفسی‌های ریایی است.

شخصیت پروین اعتصامی، تاحدی که در دیوانش شناخته می شود، با شهرت و جاه و تفاخر نمی سازد و طالب تحلیل و تکریم عمومی نیست و در پناه آزرم ذاتی و شیفتگی صمیمانه به ارزشهای معنوی از ستایش ها و قدرشناسی های رسمی گریزان است. وی نه تنها دعوت دربار را برای معلمی ملکه دربار پهلوی نپذیرفت و همچنین از قبول نشان درجه سوم افتخار وزارت معارف امتناع ورزید^(۳۳) که این هردو را ممکن است ناشی از مخالفت وی با رژیم حکومت روز شمرد، بلکه حتی به کوشش دانشمند هندی پروفیسور محمد اسحق، مؤلف کتاب سخنوران ایران در عصر حاضر (۲ جلد، دهلی ۱۹۳۳-۱۹۳۷) که شائق ملاقات او در طهران بود پاسخ رد داد.^(۳۴) و یک مؤلف امریکایی که در ۱۹۲۶ از وی دیدن کرد می نویسد که پروین فوق العاده کمرو بود... در کم نورترین گوشه اطاق نشسته بود و در تمام یک ساعت و نیم که من حضور داشتم چهره خود را زیر حجاب پوشانده بود. و وقتی برای خداحافظی با او دست دادم از وحشت نزدیک بود هلاک شود.^(۳۵) دیوان پروین اعتصامی جلوه گاه منش خاص اوست که گاهی در هیأت عنصری مظلوم و فروتن در این آینه ظاهر شده است. وی هرگز صریحاً زبان به ستایش خود نگشوده است. تنها در یک شعر است که ذکری از دیوان خود نموده و با خضوعی که سر به اظهار نیستی می زند، چکامه و سخن خود را به صفر تشبیه کرده است. تاریخ نظم این قطعه سال ۱۳۱۴/۱۹۳۵ است و پروین در آن نخستین چاپ دیوان را به عنوان «هدیه فکر و شعر» به پدرش تقدیم کرده و ضمناً گفته است:

چکامه و سخن من به صفر می مانست

که در برابر اعداد در شماری بود...

غبار شوق من از نور خود ندید چه غم
 همین بس است که بر عرصه‌اش غباری بود...
 نبود درخور ارباب فضل گفته من
 در این صحیفه ناچیز یادگاری بود...^(۳۶)

در این قطعه که بنا به اراده پروین در زمان زندگی او چاپ شده است نشانی از خودپسندی نیست و شعر درحقیقت بیشتر به عذرخواهی شبیه است و می‌گوید که شوق من به سرودن شعر ذره غباری است و درخور ارباب فضل نیست. فقط در قطعه‌ای که برای سنگ مزار خود ساخته یعنی می‌خواسته است بعد از مرگش دیده شود، و نسخه آن را بعد از وفات او در میان اوراقش یافته‌اند، یعنی شاعر در زمان زندگی آن را به کسی نشان نداده بوده است، خویشتن را «اختر چرخ ادب» نامیده و سخن خود را با عبارت «هرچه خواهی شیرین» وصف کرده است:

این که خاک سیهش بالین است
 اختر چرخ ادب پروین است
 گرچه جز تلخی از ایام ندید
 تا بخواهی سخنش شیرین است^(۳۷)

✱

اما داوری سخن‌شناسان درباره شعر پروین از همان آغاز یعنی وقتی که نخستین چاپ دیوان او در ۱۳۱۴ منتشر گردید همواره آمیخته به تحسین و اعجاب بوده است. اندکی پس از وصول یک نسخه دیوان، محمد قزوینی با اظهار شگفتی از ظهور «یک چنین ملکه النساء الشواعر»، چکامه‌های او را «در درجه

اول از فصاحت و سلاست و متانت که لفظاً و معنی و مضموناً و فکرماً با بهترین قصاید اساتید و مخصوصاً ناصر خسرو... دم برابری می‌زند» دانسته می‌نویسد «موضوع تعجب جنبه لفظی و فنی اشعار خانم پروین اعتصامی است که عبارت باشد از نهایت حسن انتخاب کلمات و جمل و تعبیرات و اصطلاحات و صوغ کلام در قالب معهود متداول بین فحول اساتید قدما و به همان طرز و اسلوب معمول بین ایشان...»^(۳۸)

علامه خوش ذوق دهخدا پروین را «در سلامت و متانت شعر هم‌رتبه استادان قدیم نظم» شمرد.^(۳۹) سرور شاعران این قرن محمدتقی بهار تقریظ مفصلی بر دیوان او نگاشت و از جمله گفته که «در ایران که کان سخن و فرهنگ است، اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده‌اند که مایه حیرت‌اند جای تعجب نیست، اما تاکنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانایی و طیّ مقدمات تتبع و تحقیق اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید، از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است.»^(۴۰)

دیگر از دانشمندان آن ایام استاد سعید نفیسی می‌نویسد که پروین «... طبع بسیار بلند توانایی داشته و تقریباً همه‌جا هرچه می‌خواسته است می‌توانسته است بگوید و وزن و قافیه به هیچ وجه طبع او را محدود نمی‌کرده و مانع از ادای مقصودش نمی‌شده است. روانی که در شعر او هست یکی از مظاهر بسیار برجسته طبع اوست و روی هم‌رفته اشعار پیچیده مغلق و گره خورده در سراسر سخنان او بسیار کم است و اگر هست بیشتر در قصاید اوست...»^(۴۱)

از ادبای نسل معاصر نیز هرکس که از او یادی کرده قدرت قریحه و سبک سخنش را ستوده است. اسلامی ندوشن او را «گل گلهای شعر دوران جدید» نامیده است.^(۴۲)

عبدالحسین زرین کوب می نویسد: «درباره شیوه شاعری و قالبهای فکری و بیانی پروین این اندازه می توان گفت که نشان اصالت در آن همه جا پیداست... تنوع قالبها، مضمونهای مأخوذ از حیات هر روزینه، و شیوه مناظره پردازی بین اشیاء بی جان که مختصات عمده شعر او را رنگ تازه ای می دهد، دنیای اندیشه او را پر از شور و احساس شاعرانه نشان می دهد و این همه در کلام او از جوش فکر و از تازگی و اصالت راستین حاکی است».^(۴۳)

سلطانی گرد فرامرزی او را «معماری زبردست» نامیده است که «از دل و جان کوشیده و جوهر لطیف روح خود را چون ارمغانی ارزنده به پارسی زبانان تقدیم کرده است، ارمغانی که با گذشت روزگار کهنه نمی شود بلکه در شمار ستونهای استوار فرهنگ ملّتی کهن جا گرفته است و بی گمان جاودان خواهد ماند».^(۴۴)

علاوه بر محققان که نقل نمونه دآوری های همه آنان در این گفتار میسر نیست، گروهی از شاعران نیز در این پنجاه سال گذشته قصاید و قطعه هایی به یاد پروین سروده اند که از آن میان چکامه های ملک الشعراء بهار و محمدحسین شهریار بخصوص نغز و خواندنی است.^(۴۵)



به نظر نگارنده، با وجود این همه ستایش و تجلیل، دقتی بیشتر در دیوان پروین اعتصامی نشان می دهد که شعر او از نقطه نظر زیبایی و فصاحت به پای

آثار قدر اول شاعران قدیم نمی‌رسد. ثروت واژه‌هایی که پروین در مجموع آثار خود به‌کار برده است با گنج عظیم واژه‌های شاعرانی چون منوچهری و نظامی و خاقانی و حتی قآنی و بهار برابری نمی‌کند. در قیاس با این استادان سخن، شعر پروین دارای بساطت و سهولتی است که تمتع از آن را بدون دشواری برای هر فارسی‌زبان کتابخوانی میسر می‌کند. همچنین شعر پروین اگرچه از زیور صنایع ادبی بی‌بهره نیست ولی از این حیث هم البته آن ظرافت و ملاحظت اشعار بزرگانی چون سعدی و حافظ را ندارد که لفظ و معنی را تا سرحد اعجاز هماهنگ و زیبا آفریده‌اند. همچنین باید در موافقت با دکتر عالیشان^(۴۶) اعتراف نمود که گفتار پروین، بخصوص پس از پایان قصه‌ها و مناظرات هنگامی که خود به عنوان داور رشته کلام را به دست می‌گیرد، گاهی به اطناب ممل انجامیده است. البته این هم هست که ذوق ادبی در روزگار ما به سلیقه غربیان گراییده است و گر نه اطناب، هرچند نزد محققان قدیم هم ممل شمرده می‌شده است، در اکثر دیوانهای شاعران فارسی‌زبان سنتی رایج بوده است و تعدادی از آثار پروین هم از این عیب جاری آن روزگاران فارغ نیست. همچنین گاهی در این ابیات نهایی موضوع مطلب عوض شده است و شاعر به پیروی از نوعی تسلسل خواطر و معانی چندین اندیشه متفاوت را به دنبال یکدیگر ردیف کرده است. در این شیوه هم باید گفت که وی تابع سنتی دیرین بوده است که نمونه آن را در مثنوی‌های عطار و مولانا رومی می‌بینیم. عطار در پایان هر حکایت خود اخذ نتیجه‌ای کرده و اتفاق افتاده است که بدون ملاحظه چهارچوب فکری حکایت، آن را به موضوع دیگری پیوند زده و گاهی حتی صرفاً به اقتضای مناسبات لفظی حکایتی غیرمربوط آورده است.^(۴۷)

بر دیوان پروین نکته دیگری می‌توان گرفت که در وصف طبیعت و زیبایی‌های محسوس ضعیف است. قدرت خارق‌العاده پروین در شرح عواطف قلب و عوالم معنی است و هر جا که به وصف منظره‌ای طبیعی پرداخته ضعف تخیل و فقد دید زیباشناسی خود را آشکار کرده است. وی ظاهراً تعلقی قوی به اوصاف طبیعت در دیوان منوچهری داشته و در چند مورد محدود که به وصف طبیعت پرداخته نتوانسته است خود را از نفوذ صریح استاد دامغان آزاد کند. از آن جمله است قصیده «شب» که صریحاً به اقتضای قصیده «شبی گیسو فرو هشته به دامن»^(۴۸) سروده شده است. وزن هردو قصیده هزج مسدّس مقصور و قافیه هردو حرف «ن» مسبوق به فتحه و موضوع هردو توصیف طبیعت هنگام شب است (قصیده منوچهری تنوع موضوع بیشتری دارد و در آن سفر خیالی شاعر به طلوع آفتاب و باد و باران می‌کشد و سرانجام با مدح سپهسالار علی بن عبیدالله صادق پایان می‌یابد). صرف نظر از اشتراک مضامین و تشبیهات، در مجموع ۳۸ بیت قصیده پروین، عجز یعنی کلمه قافیه در ۲۳ بیت، قوافی منوچهری است که واژه‌های بالنسبه به سبک پروین غیرعادی جوشن، فلاخن، زلیفن، توسن، ادکن، و کلمن از آن جمله است. از ۱۶ قافیه دیگر سیزده‌تای آن مصادر فعلی است مانند کشیدن، کردن... الخ، درحالی که منوچهری در ۶۵ بیت قصیده خود حتی یک بار هم با مصدر فعل قافیه نساخته است.^(۴۹) شعر دوم قصیده‌ای است بدون عنوان در ۲۵ بیت در وصف خزان با همان وزن و قافیه قصیده «شب» و تکرار تقریباً کامل چند مصرع و اقتباس چند کلمه دیگر از قوافی منوچهری مانند قارن و بیژن.^(۵۰) شعر سوم قطعه‌ای است موسوم به «نوروز» در ۱۴ بیت که درحقیقت راجع به بهار است و کلمه نوروز یک بار هم در آن نیامده است و از نظر

اصطلاحات و تشبیهات پیروی از اشعار مشابه دوره‌های غزنوی و سلجوقی است که پروین احتمالاً ناآگاهانه تقلید کرده است و هیچ نوع تازگی و ابتکاری در آن نیست.^(۵۱) در بافت قطعه‌ها و مثنویات نیز البته گاهی چند بیتی در توصیف مناظر طبیعت دیده می‌شود که هیچ‌کدام خصیصه شعری بارزی ندارد که شعر پروین را از آثار دیگران متمایز سازد. از این قبیل است چندین فقره در مثنوی «صید پریشان» و ۹ بیت آغاز مثنوی «شباویز».^(۵۲)

یک پدیده چشمگیر دیگر در شعر پروین یکدست بودن سبک آن از آغاز تا انجام است مثل این که قریحه شاعر از سالهای نوجوانی و حتی پیشتر^(۵۳) تا هنگام وفاتش در ۳۴ سالگی، حرکتی افقی داشته و تقریباً هرگز نه فرو افتاده و نه به اوجی برتر گراییده است. ملک الشعراء بهار در تقریظ معروف خود این نکته را در عبارت زیر بیان کرده است: «...عجب آن که این همه ساز و برگ و آراستگی و ترکیبات مختلف را چنان در یک کالبد جای داده و قبلاً در ضمیر مرکب ساخته است که گویی این اشعار همه در یک ساعت گفته شده است». و عجب‌تر آنکه شعری با لحن تند و پرخاشگرانه مانند «صاعقه ما ستم اغنیاست»، مندرج در دوره دوم مجله بهار در سال ۱۳۴۰ قمری برابر با ۱۹۲۱-۱۹۲۲ میلادی است که در آن وقت پروین ۱۴-۱۵ سال داشته و چنین شعری از دختری چهارده ساله با آن لطافت و رقت عواطف الحق شگفت‌انگیز است.

اما این یکسان بودن شعر پروین من حیث المجموع بدین معنی نیست که تمام ۲۱۰ شعر دیوان هم‌ارزش است. تعدادی از مناظرات و مثنوی‌ها و به‌ویژه غزل «سفر اشک» به اوج فصاحت رسیده و مصداق «حدّ همین است سخن‌دانی و زیبایی را» گشته، درحالی که تعداد افزونتری، ولو آن که در همان سیاق سخن

و عوالم فکری سیر می‌کند و با تعبیرات خاص پروین ساخته شده است، از سطحی متوسط فراتر نرفته است. درحقیقت فقط حافظ است که هر شعرش بیت‌الغزل معرفت است و گرنه صعود و نزول در درجات زیبایی شعری سرنوشت همه شاعران بوده است.

تعدادی از اشعار پروین زیبایی ظاهری را با لطف معنایی بسیار دلکش و بدیع و نوظهور توأم ساخته و در شمار شاهکارهای شعر فارسی درآمده است. از این نقطه نظر مناظرات او، بجز شاید ۳-۴ عنوان، بدع و اثر فکر و ابتکار شخص پروین است. همین تازگی مضامین و تمثیلات را در قصه‌های فراوان او می‌بینیم. بدین ترتیب مسلم است که پروین سهمی گرانها و بدیع به گنجینه ادب فارسی ادا کرده است.

در باب احوال درونی و تفکرات فلسفی و اخلاقی و اجتماعی پروین در مقالات مختلف سخن گفته شده است. در این گفتار شاید اشاره‌ای کوتاه به این مطلب بی‌ثمر نباشد که بعضی پروین را بیش از آن که تاکنون گمان می‌رفت و در اولین نظر تشخیص می‌توان داد مراقب جریانها و مسائل سیاسی و اجتماعی کشور خود می‌دانند و معتقدند که اگر پرده را از رمز قصه‌ها اندکی عقب بزنیم و به جای اشیاء و جانوران و روابط و گفتگوهای شخصیت‌های فرمانروای روز و جبر حکومت و واقعیت حوادث جاری را بگذاریم، در وجود پروین انسانی دیگر یا لااقل جنبه‌ای دیگر از همان انسان سابق کشف خواهیم کرد که تاکنون ندیده بودیم. در وجود پیل و مور و گل و مرغ و روباه و نخ و سوزن چه بسا که چهره‌های حقیقی دیگری خواهیم یافت و حتی در وجود عنکبوت شعر «جولای خدا» خود پروین اعتصامی را باز خواهیم شناخت.^(۵۱)

به هر تقدیر، به گمان من در اندیشه فلسفی پروین که از سویی آن همه به کار و کوشش تشویق نموده و از سوی دیگر آن قدر از قضا و قدر سخن گفته است، حتماً نباید تناقضی دید. موری که با همه سعی و همت خویش در یک چشم برهم زدن زیر پای پیل مضمحل می شود، درحقیقت پایمال اجل محتوم شده است که در جهان خلقت احدی نمی تواند از آن بگریزد. ولی کوشش همان مور که رمز تقلای مردم رنجبر برای کسب رزق زندگی و ساختن خانه ای و جهانی بهتر است، دستور زندگی و شیوه مبارزه با زورمندان و راه آباد ساختن این عالم است. این کوشش به ثمر خواهد رسید و نباید از آن دست کشید.^(۵۲)

*

عنوان این گفتار «جایگاه پروین اعتصامی در شعر فارسی» بود که هنوز ناگفته مانده است. با آنچه گفته شد و مطالب دیگر که در این گفتار نمی گنجید، آیا باید پروین را سزاوار دانست که در سلک شاعران قدر دوم زبان فارسی به شمار آید یا شاعری است کمابیش متوسط که نظایرش در هر عصری از تاریخ ادبی ایران وجود داشته و چشم انداز تاریخ ادبی ایران را فی الجمله طراوتی بخشیده اند.

با توجه به حدت ذهن و قدرت اندیشه، پروین، معیار بی عیب و نقص او در سنجش شرف انسانی و اخلاق، پشتیبانی بی خلل از آن دسته ارزشهای والای فرهنگ ایران است که جزء میراث نوع بشر در همه عالم محسوب است، و با توجه به زیبایی و گیرایی اندیشه هایش که بر دلها می نشیند، و سبک روان دیوانش، و نیز با توجه به انبوه قصه ها و مناظرات و تمثیلاتی که وی آفریده و ادبیات ما را غنی تر ساخته است، به گمان من پروین نه تنها بزرگترین شاعر سنتی

زن که یکی از برازنده‌ترین شاعران کلّ تاریخ ادبیات فارسی است و در این قرن تنها ملک‌الشعراء بهار است که بر او برتری مسلم دارد. جاذبه عارف قزوینی که هنوز مورد علاقه‌مندی مردم ایران است در احساسات وطنی و سرود و موسیقی اوست و گرنه در هنر شاعری مقام خاصی ندارد. اشعار اشرف‌الدین گیلانی و میرزاده عشقی از جنبه سیاسی و به خاطر پیوستگی نزدیک آن دو با تاریخی که نسل زنده ایران هنوز از یاد نبرده است مهم و خواندنی محسوب می‌شود. دو شاعر نامدار دیگر این عهد ابوالقاسم لاهوتی و فرّخی یزدی فقط در صورتی موفق به تسخیر دلهای مردم ایران خواهند شد که کشور ما در برابر عقیده سیاسی آنها به زانو درآید و به جبهه ملتهای کمونیست ملحق شود. ایرج میرزا قوی‌ترین قریحه شعری این روزگار بود، ولی دریغ که این موهبت نادر را جدی نگرفت و آن را جز در چند مورد معدود، صرف ساختن هجویات و قطعات رکیکی ساخت که وسیله تفریح در مهمانی‌های مذکر شمرده می‌شود. به خلاف همه این گروه پروین اعتصامی در هنر شاعری خود رسالتی می‌دیده و آن را ودیعه‌ای الهی می‌دانسته است که باید بر دوش کشیده شود و بی‌تزلزل و انحراف تا آخرین منزلگاه عمر حمل گردد. در ساختن اشعار مناظره وی مطلقاً بزرگترین شاعر زبان فارسی است که دست کم ۶۵ مناظره زیبا و پرمعنی سروده است، درحالی که اسدی طوسی که قبل از ظهور پروین استاد بی‌معارض این فن شناخته می‌شد، تنها پنج مناظره ساخته است که ارزش هیچ کدامشان به پای مناظرات پروین نمی‌رسد. وی همچنین حدود چهل و دو قصیده حکیمانه به سبک و آهنگ ناصر خسرو ساخته است که در حدّ خود کم‌نظیر است. یا توجه به این جمل و صورت و معنی باید داوری علامه قزوینی را که او را ملکه النساء الشواعر

خواننده است و داوری دهخدا را که او را «یگانه و فرید و گوهر رخشنده اکیلل مفاخر عصر حاضر» دانسته است، پذیرفت و با بزرگترین شاعر چند قرن اخیر ایران بهار هماواز شد که گفته است «هرگاه تنها غزل سفر اشک از این شاعره شیرین زبان باقی مانده بود کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیات جایگاه عالی و ارجمند بخشد...».^(۵۶)

بعدالتحریر

در تشخیص جایگاه پروین اعتصامی چند نکته زیر را برای توضیح اندیشه و برداشت خود بر متن مقاله می‌افزایم:

۱- اگر صرفاً برای تسهیل گفتگو و بررسی، مجموع شاعران فارسی را از نظر عظمت مقام شاعری به پنج طبقه فرضی تقسیم کنیم و فردوسی و خیام و نظامی و مولانا و سعدی و حافظ را ستارگان قدر اول این آستان بشناسیم و طبقه اول محسوب داریم، پروین اعتصامی در زمره شاعران طبقه دوم خواهد بود که از رودکی گرفته تا بهار میان بیست تا بیست و پنج شاعر معروف را در بر می‌گیرد. این سخن بدان معنی نیست که این شاعران همه هم‌وزن و در ترازوی تاریخ هم‌سنگ یکدیگرند. بدیهی است که در میان این گروه - و هر گروه مفروض دیگر - درجات کهتری و مهتری بسیار است. چه، نه از حیث قدرت سخنوری و عظمت اندیشه با یکدیگر برابرند و نه در علایق معنوی و رشته‌های شاعری یکسان و همراه هستند. شرایط سیاسی و اجتماعی آنها متفاوت بوده است و قریحه و حجم کار و کیفیت و ارزش آثارشان نیز مختلف است.

۲- با وجود همه ستایشی که جمعی از شاعران و استادان ادب از پروین کرده‌اند و رقت معانی و لطافت احساسی و انسجام سخن و ابتکار تمثیلات نغز را در شعر او ستوده‌اند، داوری در باب او آسان نیست. این مبحث تحقیق تازه گشوده شده است و مجال موشکافی و سنجشهای متباین در آن فراوان است.

نخستین خار تردید که در این داوری به ذهن می‌خلد ناشی از این واقعیت است که پروین دانشمندی بزرگ نبوده است. درست است که دانشمندی شرط سخن‌آفرینی نیست، ولی آسیبی هم بدان نمی‌رساند، خاصه اگر به یاد آوریم که سخن‌سرایان بزرگ، یا دست کم اکثرشان، باری سنگین از فرهنگ و دانش بر دوش می‌کشیده‌اند. وقتی که شاعرانی نظیر بهار و دهخدا، با آن که حقاً دریای معرفت بوده‌اند، جایگاهی در طبقه دوم و قدر دوم از جلالت شاعری داشته باشند، دشوار می‌نماید که پروین را هم‌تراز آنان و منسوب به همان طبقه دوم بشناسیم. اما از سویی دیگر در این هزار سال سخنورانی ممتاز همچون فرخی سیستانی داشته‌ایم که از دانشهای عصر خود بهره‌ای چندان عظیم نبره بوده‌اند ولی در شعر فارسی استاد مسلم شناخته شده‌اند و در تمام قرون خوانندگان فارسی‌زبان را شیفته کلام خود کرده‌اند. هرچند مقام علمی پروین و تسلط او بر زبان و دانشهای سنتی قابل سنجش با نظایر سنایی و خاقانی و بهار نیست، ولی وی از فرهنگ روزگار خود بهره‌ای سرشار داشته است و مهم‌تر آن که معنی زندگانی یک انسان بزرگ را عمیقاً درک کرده بوده است.

۳- هنگام بازنگری به آثار شاعران قدیم نباید فراموش کنیم که در عصر ما به علل گوناگون معیار قضاوت نیک و بد در شعر دستخوش دگرگونی شده است. نفوذ ادبیات مغرب‌زمین، چاپ انتقادی دیوانهای بسیار، و تحقیق و

موشکافی‌های دانشمندان در صدها و هزارها مقاله و کتاب در طی ۵۰-۶۰ سال گذشته، محک آزمایش شعر را دقیقتر و به واقعیت نزدیکتر ساخته است. در نتیجه این تحول گروهی از «اکابر گردنکشان» شعر قدیم از کرسی عزت و جلال که قرن‌ها بر آن جالس بوده‌اند فرو افتاده‌اند. یک نمونه بارز این شاعران نافرجام عنصری بلخی است که تا چند دهه پیش از این مقام شامخی داشت و حتی بدیع‌الزمان فروزانفر با آن ذهن وقاد و احاطه خارق‌العاده به فنون شعر و ادب در وصف او می‌گفت «بزرگترین استاد قصیده‌پرداز و مدح‌سرای قرن پنجم بلکه زبان فارسی است و تاکنون بدین پایه و مایه در جزالت لفظ و رشاقت سبک، هیچ‌یک از شعرای قصیده‌سرا... نتوانسته‌اند قصیده‌ای انشا کنند»^(۵۷). و سال‌ها بعد شفیعی کدکنی، خلف صدق همان دانشمند گرانقدر، در تحقیق صور خیال در شعر عنصری، بی‌رحمانه او را به تازیانه انتقاد خرد و خمیر کرده می‌نویسد: «عنصری بی‌گمان یکی از ضعیف‌ترین گویندگانی است که به علت نداشتن دید شعری و تجربه حسی کوشیده است اندیشه و تأمل خود را در جهتی به فعالیت وا دارد که پوششی به‌شمار رود برای آن ضعف تخیل و عدم استعداد بر خلق تصاویر شعری» و نیز «... از نظر ناقد امروز که شعر را در حوزه زندگی و تجربیات حسی زندگی، در هر روزگاری، می‌نگرد عنصری به هیچ روی شاعر به حساب نخواهد آمد...»^(۵۸).

یادداشتها:

۱. رک: حشمت مؤید، «برگزیده‌ها، به یاد هشتادمین سال تولد پروین اعتصامی»، ایران‌نامه، سال ششم، ش ۱، ۱۳۶۶، صص ۱۱۷-۱۱۸. برای شرح حال پروین رک: ابوالفتح اعتصامی، تاریخچه زندگانی پروین اعتصامی، مجموعه مقالات و قطعات و اشعار که به مناسبت درگذشت و اولین سال وفات خانم پروین اعتصامی نوشته و سروده شده است. ضمیمه دیوان اشعار پروین اعتصامی، چاپ ششم، ۱۳۵۳/۱۹۷۴، ص ۶-۸؛ نیز حشمت مؤید، مقدمه در زندگی و شعر و اندیشه پروین، دیوان پروین اعتصامی، انتشارات مزدا، ۱۹۸۷، ص هشت - سی و یک.
۲. حشمت مؤید، مقدمه... (یادداشت ۱) و همو *A Nightingale's Lament. Selections from the Poems and Fables of Parvin E'tesami*. Translated from the Persian by Heshmat Moayyad and A. Margaret Arent Madelung. Mazda Publishers 1985, pp. XI-XXXVII
۳. رک: مجله راهنمای کتاب، سال سیزدهم، ۱۳۴۹، صص ۷۰۵-۷۱۱.
۴. دیوان، «نغمه صبح»، ص ۲۵۵.
۵. این پنج قطعه کوتاه و ۱۱ تک بیت در پایان دیوان تماماً زیر شماره ۲۰۷ قرار داده شده است و به حسب آن که قطعه سه بیتی مربوط به ازدواجش را مجزای بشمریم یا همان شماره‌گذاری مدون دیوانش را بپذیریم، تعداد اشعار ۲۱۰ یا ۲۱۱ خواهد بود.
۶. ابوالفتح اعتصامی، مجموعه... ص ۷؛ Vincent Sheean, *The New Persia*. New York, 1927, pp. 255-57.
۷. «گنج ایمن»، دیوان، ص ۲۲۸.
۸. «اشک یتیم»، دیوان، ص ۷۹. نباید همه اشعاری را که پروین در شکایت از بیداد پادشاهان گفته است معطوف به رضاشاه پهلوی دانست. ازجمله همین شعر «اشک یتیم» در صفر ۱۳۴۰ هـ. ق برابر با اکتوبر ۱۹۲۱ میلادی یعنی فقط چند ماهی پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹/فوریه ۱۹۲۱ و پنج سال پیش از جلوس رضاشاه بر تخت سلطنت سروده شده است.
۹. «نامه به نوشیروان»، دیوان، ص ۲۵۰؛ «شکایت پیرزن»، دیوان، ص ۱۶۷.
۱۰. «مناظره»، دیوان، ص ۲۴۴. نیز رک: «صاعقه ما ستم اغنیاست»، صص ۱۷۲-۱۷۴ و «ای رنجبر»، صص ۸۲-۸۳.
۱۱. «کاروان چمن»، دیوان، ص ۱۹۷، بیت ۱۰.
۱۲. «تیر و کمان»، دیوان، صص ۱۱۰-۱۱۱، بیت ۲۸-۳۱.
۱۳. «هرچه باداباد»، دیوان، صص ۲۶۱-۲۶۲، بیت ۱۴-۲۰.
۱۴. «صید پریشان»، دیوان، صص ۱۷۶-۱۷۷، بیت ۵۱-۵۴.

۱۵. «عیب‌جو»، دیوان، صص ۱۸۴-۱۸۵، بیت ۲۲-۲۳.
۱۶. «گل و خار»، دیوان، صص ۲۲۳-۲۲۵، بیت ۱۲-۱۳.
۱۷. «نکوهش بی‌خبران»، دیوان، صص ۲۵۸-۲۵۹، بیت ۳۰-۳۱.
۱۸. «تاراج روزگار»، دیوان، صص ۱۰۶-۱۰۷، بیت ۱۶-۲۰.
۱۹. «پیام گل»، دیوان، ص ۱۰۳.
۲۰. «بنفشه»، دیوان، صص ۹۵. مقایسه شود با ابوعبدالله رودکی، نشریه دولتی تاجیکستان ۱۹۵۸، ص ۴۵۲.
۲۱. «جولای خدا»، دیوان، صص ۱۱۷-۱۲۰. مقایسه شود با منطق‌الطیر عطار، به کوشش دکتر گوهرین، تهران ۱۳۴۸، صص ۱۲۱-۱۲۲.
۲۲. «روش آفرینش»، دیوان، صص ۱۵۰-۱۵۱.
۲۳. من چه دانم کان طیب اندر کجاست می‌شناسم یک طیب آن هم خداست «عشق حق»، دیوان، ص ۱۸۱، بیت ۲۹.
۲۴. هر گلی علت و عیبی دارد گل بی‌علت و بی‌عیب خداست «گل بی‌عیب»، دیوان، ص ۲۱۶، بیت ۲۶.
۲۵. «لطف حق»، دیوان، صص ۲۳۶، بیت ۶۳.
۲۶. «علی دشتی: قلمرو سعدی، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۹۴.
۲۷. گلستان سعدی، باب سوم، «در فضیلت قناعت» (حکایت ۲۲).
۲۸. برای نمونه چند بیتی نقل می‌شود از دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران ۱۳۵۴ (رقم اول رقم قصیده است و دومی شماره بیت):
 ای آنکه دین تو بخریدم به جان خویش
 از جور این گروه خران بازخر مرا (۳۹/۶)
 هرکه چون خر فتنه خواب و خور است
 گرچه مردم صورت است آن هم خر است (۱/۱۶)
 کمینه معیند دیوانت یک سر
 که تو خر ته هم گوشه پر معینی (۳۶/۹۸)
 بی‌بهره چرا مانده‌ست این جان تر زین تن
 بی‌دانش و تمیز همانند یکی خر (۱۹/۵۹)

ستان سخن گزافه و چون مستان

گر خر نه‌ای مکن کسر نالین (۳۶/۴۱)

اگر چون خر به خور مشغولی و طاعت نمی‌داری

قبا بفتکن که درخورتر تو را از صد قبا پالان (۲۱/۱۳۱)

بس امل‌اند این خران ز دانه‌تر

مردمی از کاه و دانه یا ابلی

چون ز ستوری به مردمی نشوی

ای پسر و از خری برون تجلی (۳۷-۳۸/۱۳۵)

ناصر خسرو مردم عوام یا مخالف خود را نه فقط خر بلکه انواع دیگر چارپا و حیوان نیز لقب داده است.

۲۹. راجع به حکایات مستهجن و الفاظ رکیک در مثنوی مولانا رومی رک: عبدالحسین زرین‌کوب، سرّ نی، جلد اول، تهران ۱۳۱۴، مقاله ۱۷۸، صص ۳۲۶-۳۲۸، راجع به طنز و هزل به‌طور کلی رک: علی‌اصغر حلبی، مقدمه‌ای بر طنز و شوخ‌طبعی در ایران، تهران ۱۳۶۴.

۳۰. راجع به استفاده ملک‌الشعراء بهار از این شیوه رک: حشمت مؤید، «هزل و طنز و شوخی در شعر بهار، ایران‌نامه، سال پنجم، شماره ۴، ۱۳۶۶، صص ۵۹۶-۶۲۴. در میان معاصران، هیچ نویسنده و شاعری در این فن به پای ذبیح بهروز که با هدفهای انتقادی دقیق و مشخصی قصه‌های رکیک با الفاظ مستهجن ساخته است نمی‌رسد. رک:

Paul Sprachman, "Behrūz." *Encyclopaedia Iranica*, Vol IV, Fascicle I, P. III ff.

۳۱. برای نمونه رک: علی‌دشتی، قلمرو سعدی، فصل یازدهم، «گلستان» صص ۲۲۷-۲۷۶؛ و «رد انتقادی بر قلمرو سعدی و پاسخ بدان» همان کتاب، چاپ سوم، صص ۵-۱۲.

۳۲. الهی‌نامه، به تصحیح فؤاد روحانی، تهران ۱۳۳۹، ص ۲۸۵.

۳۳. ابوالفتح اعتصامی، مجموعه...، ص ۷ (رک: یادداشت ۶).

۳۴. M. Ishaque, *Islamic Culture*, Vol. 18/1943, No. 1, p. 49.

۳۵. شی‌آن (Vincent Sheean)، ایران نوین، ص ۲۵۷. (رک: یادداشت ۶)

۳۶. «به باغ نظم»، دیوان، ص سی و هشت.

۳۷. «این قطعه را برای سنگ مزار خود سروده‌ام»، دیوان، صص ۲۷۲.

۳۸. «نامه‌آقای سیخ محمدخان قزوینی» مجموعه مقالات...، صص ۱۹-۲۲.

۳۹. مجموعه مقالات...، ضمیمه، چاپ ششم، ص ۷۴.

۴۰. محمدتقی بهار ملک الشعراء، دیباچه دیوان پروین اعتصامی، ص ید (در چاپ ۱۹۷۸ دیوان که انتشارات مزدا در ایالات متحده آمریکا چاپ کرد این مقدمه حذف شده است).
۴۱. سعید نفیسی، مجله پیام نو، سال اول، شهریور ۱۳۳۳، صص ۹۸-۱۰۴.
۴۲. محمدعلی اسلامی ندوشن، جام جهان‌بین، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۹، صص ۲۸۸-۲۸۹.
۴۳. عبدالحسین زرین‌کوب، دفتر ایام، مجموعه گفتارها، اندیشه‌ها و جستجوها، تهران ۱۳۵۶، صص ۶۰-۵۹، ۶۲.
۴۴. علی سلطانی، «شهر اندیشه‌های پروین»، مجله نگین، شماره ۱۴۰، سال ۱۳۵۳، صص ۱۷-۱۸.
۴۵. رک: مجموعه مقالات...، قسمتهای دوم و سوم، صص ۳۱-۴۸.
۴۶. Leonardo P. Alhshan, *Journal of Near Eastern Studies*, Vol. 34, No. 1, 1988, p.66 (Review).
۴۷. نمونه این تبدیل موضوع سخن در حکایات و گاهی سستی پیوند آنها پنجمین حکایت از مقاله نهم الهی‌نامه است در ذکر شفیق بلخی که روزی راجع به توکل سخن می‌گفت و نقل نمود که خود فقط با یک درم در جیب به زیارت کعبه رفته و برگشته است بی‌آ که حتی به آن یک درم نیاز یابد. جوانی گرم‌رو به او نکته می‌گیرد که تو اگر توکل داشتی آن یک درم را چرا در جیب نهادی؟ عطار به دنبال این قصه ۵ بیت آورده که دو بیت پایان آن را نقل می‌کنم:
- عجب کارا که آن درویش سازد که گلگونه ز خون خویش سازد
عجب کارا که تا مرده نگرده بر او یک پیرهن پرده نگرده
- اگر «پیراهن» در بیت اخیر ذهن شاعر را از اندیشه توکل منحرف و به حکایت بعد (شماره ۶) منتقل کرده است و آن قصه دیوانه‌ای است که از خدا کرباس می‌خواست و خطاب از حق آمد که به تو کرباس می‌دهم اما برای کفن نه برای جامه. دیوانه عاقل به شوخی پاسخ می‌دهد که من دانم تو را ای بنده‌پرور.
- که تا اول نمیرد مرد عاجز تو ندهتی هیچ کرباسیش هرگز
بیاید مرد اول مفلس و غور که تا کرباس یابد از تو در غور
- پس از این عطار ده بیت دیگر ساخته و در طی آن از مضمون کشته به مضمون خون، و از خون کشته به خون زن و تبدیل آن به شیر و این که خون خوردن همانا با مکیدن شیر مادر آغاز می‌شود، و سپس به مضمون سرنگون بودن آدمی در خاک و خون و از این دو عنصر سرشته بودن و سپس به لزوم خون خوردن یعنی درد و رنج خواستن پرداخته و اینجا حکایت هفتم را در باره دیوانه‌ای آورده که می‌گریست. پرسیدند چرا می‌گریی؟ گفت تا شاید خدا را دل بر من بسوزد. یکی گفت

که خدا دل ندارد و دیوانه به اثبات این مطلب که تنها دل بلکه همه چیز از خداست پرداخت، و این بحث همچنان ادامه می‌یابد و به اندیشه‌ای دیگر پیوند می‌خورد. رک: الهی‌نامه، به تصحیح فواد روحانی، تهران ۱۳۳۹، صص ۱۱۷-۱۱۸. و خلاصه این حکایات در: بدیع‌الزمان فروزانفر، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، تهران ۱۳۳۹-۱۳۴۰، صص ۱۸۳-۱۸۴. گفتار استاد فقید فروزانفر را در بحث مقدماتی همان کتاب، آنجا که روش عطار را معرفی می‌کند (صص ۹۷-۹۸)، برای استفاده خوانندگان نقل می‌کنم:

«روش عطار در ترتیب مقالات الهی‌نامه این است که در آغاز هر مقاله سؤال پسر و جواب پدر را مطرح می‌کند و پس از آن از گفته پدر به مناسبت جواب حکایتی می‌آورد و غالباً بلکه به‌طور کلی پس از این قسمت مطلب عرض می‌شود و شیخ امور دیگر را در نظم می‌کشد و به اقتضاء سخن حکایتی نقل می‌کند که گاه نتیجه آن با مطلبی که حکایت را به تناسب آن آورده است ربط جلی و پیوند روشنی ندارد و گاه ترتیب مطالب و حکایات به صورتی است که خواننده تصور می‌کند یا به یقین می‌بیند که شیخ حکایتها را پیشتر ساخته و سپس برای پیوستن آنها به یکدیگر ابیاتی که (مانند تخلص است در قصائد مدح) گنجانیده و به صورت آنها را به شکل یک مقاله و در سیاق گفتار واحد درآورده است و به همین سبب جهات انتقال شیخ را از مضمونی به مضمون دیگر با تأمل بسیار و به دشواری می‌توان ترجمه نمود...».

۴۸. دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۴۷، صص ۶۴-۶۶.

۴۹. در قصیده «شب» پروین با وجود کوششی که برای حفظ مضامین ادبی به شیوه منوچهری کرده است گاهی به سطحی که در عرف قدما نازل و مبتذل شمرده می‌شود فرو افتاده است.

به کنج لانه مور آرامگه ساخت شده آزرده از دانه کشیدن

به رسم و راه دیرین داد چوپان در آغل گوسفندان را نشیمن...

لحاف پیرزن را پارگی ماند که نتوانست نخ کردن به سوزن...

(دیوان، صص ۱۶۴-۱۶۵)

۵۰. دیوان، شماره ۳۳، صص ۵۱-۵۲.

۵۱. «نوروز»، دیوان، صص ۲۵۹-۲۶۰.

۵۲. «صید پریشان»، دیوان، صص ۱۷۵-۱۷۷؛ «شباویز»، دیوان، صص ۱۶۵-۱۶۶.

۵۳. به قول علامه دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «پروین اعتصامی» وی از حدود هفت سالگی و به تصدیق سید نصرالله تقری (به نقل بهار در مجموعه مقالات... صص ۵۷-۵۸) از سن هشت سالگی شعر می‌گفته است.

۵۴. Margaret Medelung, *A Nightingale's Lament...*, Commentary, p. 215.

۵۵. L. Alishan (No. 45), pp. 65-66.

۵۶. دیباچه دیوان پروین اعتصامی، ص ید.

۵۷. سخن و سخنوران، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۱۲.

۵۸. صور خیال در شعر فارسی، تهران ۱۳۵۰، صص ۴۲۰ و ۴۳۰.